

استعاره تبعیه در شعر امیر خسرو دهلوی

شاپور شهولی^۱، مظاهر نیکخواه^۲، اصغر رضاپوریان^۳

چکیده

در جستار فرارو، هدف نگارندگان، بررسی استعاره تبعیه در دیوان امیر خسرو دهلوی است تا بدین‌سان میزان بهره‌وری شاعر را در کاربرد این نوع استعاره نشان دهند. روش پژوهش در این مقاله، توصیفی-تحلیلی است. نتیجه کلی نشان می‌دهد امیر خسرو، استعاره تبعیه‌گرا، نیست؛ او از دیدگاه کمی، در دیوان ۱۵۷۱۰ بیتی خود، تنها ۱۰۳ استعاره تبعیه (۸۰ استعاره در فعل و ۲۳ استعاره در صفت) را در ۹۲ بیت آورده است. از دیدگاه کیفی، استعاره تبعیه در دیوان امیر خسرو، از هرگونه رنگ تصنع و تکلف پیراسته است و سنخیت و تناسب تام با سایر اجزای کلام او دارد.

کلیدواژه‌ها: استعاره، استعاره تبعیه، دیوان، امیر خسرو دهلوی.

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران.

shahvali1341@yahoo.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران. نویسنده مسئول.

mazahernikkhah@gmail.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شهرکرد، دانشگاه آزاد اسلامی، شهرکرد، ایران.

rezaporian@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۶/۱/۱۱

مقدمه

بلاغت در اصطلاح «عبارت از رسانیدن معنی به وسیله الفاظ شیوا و با شکوه در دل و جان مخاطب است، به همان صورتی که در نهانخانه باطن و روح گوینده وجود دارد» (رضانژاد "نوشین"، ۱۳۶۷: ۳۰).

اهل بلاغت استعاره در اسم را در اصطلاح "استعاره اصلیّه" و در انواع دیگر کلام از جمله در فعل و مشتقات آن، اسم مشتق، صفت و گاه حروف و ضمائر را اصطلاحاً "استعاره تبعیه" می‌نامند.

استعاره تبعیه برای نخستین بار در اواخر قرن دوم یا نیمه اول قرن سوم (ه.ق) به حوزه علم بلاغت راه یافته است؛ زیرا جاحظ (و ۱۶۰-۲۵۵ ه. ق)، بدون این که نام تبعیه بر این نوع استعاره بگذارد به استعاره در فعل اشاره کرده و در شواهد مثال خویش آن را نوعی مجاز به شمار آورده است (جاحظ، ۱۹۹۸: ۱۵۲-۱۵۱).

فارسی‌زبانان، استعاره تبعیه را استعاره در فعل و صفت می‌دانند «استعاره تبعیه، وقتی است که لفظ مستعار، فعل یا صفت باشد» (علوی‌مقدم و اشرف‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۲۶-۱۲۵).

«استعاره تبعیه در زبان فارسی، استعاره در فعل و صفت است. اسناد مجازی، اسناد دادن فعل به فاعل غیر حقیقی است» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۶۸).

همایی استعاره تبعیه را استعاره مکنیه می‌داند «در استعاره مکنیه چون می‌گوید: "مرگ چنگال خود را به فلان کس آویخت." "مرگ" را با تخیل شاعرانه در ذهن خود صورت حیوان وحشی درنده از قبیل گرگ و ببر داده است» (همایی، ۱۳۶۴: ۲۵۶-۲۵۵).

کزازی، استعاره تبعیه را تنها در فعل می‌داند: «استعاره پیرو (تبعیه): آن است که مستعار ساختی از فعل باشد، یا واژه‌ای بر آمده از فعل» (کزازی، ۱۳۸۵: ۱۱۹).

تعریف آق اولی با تعاریف فارسی‌زبانان متفاوت است: «هرگاه لفظ مستعار، فعل یا اسم فعل، اسم مشتق، حرف، اسم مبهم باشد، استعاره تصریحیه تبعیه گویند» (آق اولی، بی‌تا: ۱۶۶).

در مورد علت نامگذاری این استعاره به "تبعیه"، شفیعی کدکنی می‌گوید: «لفظ مستعار، به تبع مصدر است، یعنی اول مصدر آن را در معنی استعاری به کار برده‌ایم و در نتیجه اسم

مشتق از آن مصدر را استعاره کرده‌ایم» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۱۵).

طرح مساله

استعاره تبعیه از مهم‌ترین مباحث بلاغی است. با وجود این‌که در زبان عربی، علمای بلاغت از دیرباز به آن بسیار توجه داشته‌اند؛ صاحب‌نظران فارسی زبان، بیش‌تر در دوره معاصر بدان پرداخته‌اند. بنابراین از یک سو، تازگی موضوع مورد بحث به طور عام، پژوهش درباره آن را ایجاب می‌کند و از سوی دیگر، امیر خسرو در مثنوی‌سرایی، بهترین و موفق‌ترین نظیره‌گوی نظامی است با توجه به این‌که نظامی نه تنها در استعاره‌گرایی، شهره است بلکه در استعاره‌پردازی نیز بی‌همتا است؛ به گونه‌ای خاص نیز اهمیت بررسی استعاره تبعیه در دیوان شعر امیر خسرو، ضروری می‌نماید. زیرا در این موضوع خاص نیز تاکنون پژوهشی انجام نشده است. از این رو نوشتار حاضر برای نخستین بار، تصویر استعاره تبعیه در دیوان امیر خسرو را به خوانندگان نشان می‌دهد.

ضرورت انجام پژوهش

با توجه به این‌که دوست‌داران ادب کلاسیک فارسی به‌ویژه استادان و دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی به شناخت استعاره تبعیه در متون کهن ادب فارسی، نیاز مبرم دارند، انجام چنین پژوهشی ضرورت تمام دارد.

پیشینه تحقیق

تاکنون در باب «استعاره تبعیه در دیوان شعر امیر خسرو دهلوی» تحقیقی مستقل در زبان فارسی انجام نگرفته است. اما درباره استعاره تبعیه در زبان‌های عربی و فارسی تحقیقات گسترده‌ای به عمل آمده است که جهت پرهیز از تطویل کلام به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود: کتاب‌ها: "البیان و التّبیین" (جاحظ، ۱۹۹۸م)، "اسرارالبلاغه" (جرجانی، ۱۹۹۱م)، "تفسیر کشف" (زمخسری، ۱۹۹۸م)، "دررالعبارات و غرر الاشارات فی معانی استعارات" (الحموی، ۱۹۸۷م)، "نهایة‌الایجاز فی درایة‌الاعجاز" (رازی، ۲۰۰۴م)، "مفتاح العلوم" (سکاکي، ۱۹۸۷م)، "تاریخ و تطوّر علوم بلاغت" (ضیف، ۱۳۸۳ش)، "الایضاح فی

علوم البلاغه» (قزوينی، ۲۰۱۱م)، "عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح" (سبکی، ۲۰۰۹م)، "المطوّل شرح التلخیص المفتاح" (تفتازانی، ۲۰۰۴م)، "شرح المختصر" (تفتازانی، بی‌تا)، "البلاغة العربیة" (حبّیکه، ۱۹۹۶م)، "جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع" (هاشمی، ۱۳۶۷ق)، "دررالادب" (آق‌اولی، بی‌تا)، "بیان" (شمیسا، ۱۳۷۴ش)، "صور خیال در شعر فارسی" (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲ش)، "بیان" (کزازی، ۱۳۸۵ش) و "معانی و بیان" (علوی مقدم و اشرف‌زاده، ۱۳۷۶ش).

مقاله‌ها: تنها مقاله‌ای که در آن به استعاره تبعیّه اشاره شده است؛ مقاله "بحث و پژوهشی دیگر در سه مطلب بیانی؛ استعاره کنایی، تبعیّه و تشبیه تمثیل" (نوروزی، ۱۳۸۴ش) است - که در فصل‌نامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی چاپ شده است. - نویسنده معرفی درست استعاره تبعیّه و نشان‌دادن رابطه آن با استعاره را از نتایج مقاله خود می‌داند.

هدف تحقیق

در علم بیان - که شیوه‌ارائه معنای واحد به شیوه‌های گوناگون است - بعضی از راه‌های ادای معنا، آشکارتر و بعضی مبهم‌تر است، مثلاً روشن است که آن صراحت و آشکاری معنی در فن تشبیه، در استعاره وجود ندارد. از این رو، شناخت معانی انواع استعاره‌ها، برای درک سخن سراینده یا نویسنده - که التذاد ادبی را به دنبال دارد - امری اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین شناخت استعاره تبعیّه در خمسه امیر خسرو دهلوی هم از این منظر و هم از دیدگاه دست‌یابی به میزان بهره‌وری شاعر از این نوع استعاره، هدف اصلی این جستار است.

بحث و بررسی

الف. امیر خسرو دهلوی کیست؟

امیر خسرو بن امیر سیف‌الدین محمود (و ۶۵۱-ف ۷۲۵ ه.ق)، مشهورترین شاعر فارسی زبان هندوستان و از عارفان و موسیقی‌دانان قرون هفتم و هشتم (ه.ق) است. «در سال ۶۵۱ در دهلی تولّد یافته است. پس از وفات امیر سیف‌الدین در سال ۶۵۸، خسرو به سرپرستی خال خود ترقی یافته و بعد در تحت حمایت سلاطین دهلی قرار گرفته و پنج نفر از ایشان را مدح گفته که اولین ایشان، معزالدین کیقباد (۶۸۹-۶۸۶) و آخریشان سلطان محمدین-

تغلق (۷۳۰-۷۲۵) است و در همان سال جلوس این آخری، به تاریخ ربیع الاول ۷۲۵ در دهلی وفات یافته» (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۱: ۵۴۷) و «در بقعه نظام الدین اولیا به خاک سپرده شد» (حقیقت، ۱۳۶۸: ۱۸۹). «وی مرید حضرت شمس الاصفیا، شیخ نظام الدین اولیاست. شیخ را کمال توجه نسبت به امیر خسرو بوده، چنانچه می فرموده که چون حق تعالی از من بپرسد چه آورده‌ای؟ خواهم گفت: سوز سینه امیر خسرو را آورده‌ام» (والله داغستانی، ۱۳۸۴: ۷۰۹).

نکته شایان گفتن در مورد امیر خسرو، پر کاری او هم در سرایش اشعار و هم در تألیف آثار منثور است: «امیر خسرو در یکی از رسائل خود نوشت که اشعار من از پانصد هزار بیت کمتر است و از چهارصد هزار بیت بیشتر است» (شیرازی، بی تا: ۱۴۱). «امیر خسرو به زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و سانسکریت، چیرگی داشت و به سعدی هند معروف بود. او در اوایل حال به "سلطانی" و سپس به "طوطی" تخلص می‌کرد» (امیر خسرو، ۱۳۶۱: مقدمه).

ب. دیوان امیر خسرو دهلوی

امیر خسرو در ادب فارسی، به مثنوی سرایی شهرت دارد؛ زیرا اولین و موفق‌ترین نظیره-گوی نظامی است. «خمسه نظامی را کسی به از وی جواب نگفته و ورای آن، مثنوی‌های دیگر دارد همه مطبوع و مصنوع و زبده المعانیست» (فخر الزمانی قزوینی، ۱۳۷۵: ۵۸). با این وجود، روان‌طبعی، تیزبینی و برخورداری او از ذوق خدادادی، موجب ایجاد غزل‌های شورانگیز آمیخته با مضامین نو، اندیشه‌های خاص و ترکیبات نوپدید گردیده است. صفا، در شناساندن دیوانش می‌گوید: «دیوان امیر خسرو، شامل انواع مختلف شعر او غیر از مثنویات است که شاعر خود آن را در پنج دفتر (پنج گنج) مرتب ساخته و بر هر یک از آنها نامی نهاده است: الف: تحفه الصغر، شامل اشعار امیر خسرو از شانزده سالگی. ب: وسط الحیات، اشعار حدود بیست تا سی و چهار سالگی. ج: غرة الکمال، دیوان ایام کمال او و شامل اشعار بیست که تا چهل و سه سالگی سروده است. د: بقیة نقیه، از دوران پیری شاعر تا حدود سال ۷۱۵ (ه.ق) ه: نهایة الکمال، از سال‌های اخیر حیات امیر خسرو» (صفا، ۱۳۶۶: ۷۸۰).

ج. استعاره تبعیه

صاحب‌نظران علم بلاغت، استعاره را به اعتبار مستعار (لفظ به عاریت گرفته شده)، به اصلیه و تبعیه تقسیم کرده‌اند. «عبدالقاهر جرجانی نخستین کسی است که تفاوت میان استعاره اصلیه و تبعیه را مطرح کرد» (جرجانی، ۱۹۹۱: ۵۲). پس از جرجانی، علمای علم بلاغت با پیروی از نظر او، استعاره‌های جاری در فعل، اسم فعل، انواع اسم مشتق و حتی استعاره‌های موجود در حروف را استعاره تبعیه دانسته‌اند.

در زبان فارسی، استعاره در اسم استعاره اصلیه و استعاره در فعل و صفت را استعاره تبعیه می‌نامند؛ بدین معنا که بر خلاف اسناد مجازی - که فعل را به فاعل غیرحقیقی نسبت می‌دهیم - در استعاره تبعیه، فاعل را حقیقی می‌پنداریم و فعل را با علاقه مشابَهت، تفسیر و تعبیر می‌کنیم. مثلاً در مصراع «عشق از پی جان گرفت ما را» (امیرخسرو، ۱۳۸۰: ۶۹). لفظ مستعار (گرفت) ساختی از فعل است و در معنای استعاری، استعاره تبعیه از "گرفتار کردن" است یعنی عشق را با تخیل شاعرانه در ذهن خویش به انسانی تشبیه می‌کند که عاشقان را گرفتار می‌کند. از فحوای کلام شفيعی کدکنی، درمی‌یابیم؛ «استعاره تبعیه، همان استعاره مکنیه است که "مشبه به" آن حذف شده است و شاعر عبارت فعلی را به عنوان "مشبه به" "مشبه به" محذوف تشبیه کرده است» (شفيعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۱۵-۱۰۷).

د. کنایه در لغت و اصطلاح

کنایه در لغت به معنای «پوشیده سخن گفتن چنان‌که معنی آن صریح نباشد؛ پوشیده سخن‌گویی» (معین، ۱۳۷۶: ذیل کنایه). → کنایه، واژه‌ای عربی است؛ این کلمه در اصل مصدر ثلاثی مجرد از باب «نَصَرَ - يَنْصُرُ» یعنی «کنی - یکنو» یا «ضَرَبَ - يَضْرِبُ» یعنی «کنی، یکنی» است و از نظر واژگان پوشیده‌گویی و نداشتن صراحت در گفتار معنی می‌دهد» (میرزانی، ۱۳۷۸: ۱۵۳). در اصطلاح «هرگاه کلمه یا کلام را طوری بیان کنیم که علاوه بر معنی لفظی و حقیقی معنای پوشیده‌ای نیز داشته باشد و مقصودمان همان معنای دوم مجازی (پوشیده) باشد، از صفت ادبی کنایه سود برده‌ایم» (همان، ۱۵۴-۱۵۳). شمیسا در تعریف کنایه می‌گوید: «کنایه عبارت یا جمله‌ای است که مراد گوینده، معنای ظاهری آن نباشد اما قرینه صارفه‌ای که ما را از معنای ظاهری، متوجه معنای باطنی کند،

وجود نداشته باشد» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۲۳۵).

ه) تفاوت استعاره تبعیه با کنایه

میان این دو مقوله سه تفاوت اساسی وجود دارد؛ از یک سو در کنایه معنای ظاهری مورد نظر نیست اما از آن جا که در کنایه، قرینه صارفه‌ای وجود ندارد که بتوان از معنای حقیقی به معنای مجازی منتقل شد، می‌توان معنای حقیقی را نیز اراده کرد، اما در استعاره تبعیه، علاقه مشابهت مانع تصور و دریافت معنای حقیقی است. از سوی دیگر، شفیهی کدکنی به نقل از ابن‌اثیر می‌گوید: «میان کنایه و استعاره، نسبت خاص به عام است، یعنی هر کنایه‌ای استعاره است ولی هر استعاره‌ای کنایه نیست. تفاوت دیگری نیز دارند بدین گونه که در استعاره لفظ صراحت دارد ولی در کنایه تصریح نیست و کنایه از ظاهر لفظ عدول کردن است» (شفیهی کدکنی، ۱۳۷۲: ۱۴۳).

و. جایگاه استعاره تبعیه در دیوان امیر خسرو دهلوی

در این جا استعاره‌های تبعیه به کار رفته در دیوان امیر خسرو را تحلیل و تبیین می‌کنیم:

و. ۱. استعاره‌های تبعیه در افعال

بیش‌ترین بسامد یا شمارگان استعاره تبعیه در دیوان امیر خسرو، در فعل واقع شده است. اینک با آوردن ابیات دارای استعاره تبعیه، معنای استعاری افعال را تفسیر و تبیین می‌کنیم:

چون ترا بینم، هم از چشم خودم در رشک، از آنک

کرد تر دامن رخت این چشم‌های پاک را

(امیر خسرو، ۱۳۸۰: ۳۳)

"تر دامن کردن" چشم‌های عاشق از سوی رخ معشوق، استعاره تبعیه از "اشکبار کردن" دیدگان عاشق از دیدن رخسار معشوق است.

مگر بوسی نمی خواهد زسوسن که غنچه تنگ می گیرد دهان را

(همان: ۳۷)

"دهان تنگ گرفتن" غنچه، استعاره تبعیه از "شکوفان شدن" غنچه است.

ز عشقت کاو به دل تخم وفا ریخت مرا در سینه می ریزد سنان‌ها
(همان: ۳۸)

"تخم وفا به دل ریختن" عشق محبوب، استعاره تبعیه از "وفادار شدن" عاشق به معشوق از پرتو عشق است.

گرد سفید برق را تا بنشانند از هوا موج بلندی شود چشمه آفتاب را
نی غلطم که آفتاب اوج از آن گرفت تا بوسه زند به پیش شه حاشیه جناب را
(همان: ۴۱)

"بوسه زدن" آفتاب حاشیه جناب شاه را، استعاره تبعیه از "فرمان‌برداری" خورشید در برابر شاه (ممدوح شاعر) است.

عاشق که می سوزد دلش از طعنه باکش کی بود

شمعی که آتش می خورد آتش شمارد گاز را

(همان: ۳۹)

"آتش خوردن" شمع، استعاره تبعیه از "سوختن" شمع است.

تا شدند اندر کُشش دو چشم تو خنجر گداز شغل‌ها فرمود اجل خنجر گذاران ترا
(همان: ۴۲)

"خنجر گذاردن" دو چشم معشوق، استعاره تبعیه از "عاشق کشی" دو چشم اوست.

زمانه حله نوبست روی صحرا را کشید دل به چمن لعبتان رعنا را
(همان: ۵۲)

"حله نو بستن" روی صحرا از سوی زمانه، استعاره تبعیه از "آذین بستن" گستر حله

دشت با گل، سبزه و سایر ریاحین از جانب روزگار با روی آوردن بهار است.

بهار پرده بر انداخت روی نیکو را نمونه گشت جهان بوستان مینو را
(همان: ۵۳)

"پرده از روی خویش بر انداختن" بهار، استعاره تبعیه از "فرا رسیدن و جلوه‌گری"

بهار است.

رو سوی سرو تا فرو بنشیند ز آن‌که بادیست هر زمان سر او

(همان: ۵۵)

"فرو نشستن" سرو، استعاره تبعیه از "فرو رفتن" سرو در زمین به سبب شرمندگی در برابر زیبایی معشوق است.

تا به گلزارِ جهان سروِ بلندت برخاست هر نهالی که نشانند به بستان بنشست
(همان: ۱۴۴)

"نشستن" نهال، استعاره تبعیه از "فرو رفتن" نهال در زمین به علت شرمندگی ناشی از دیدن زیبایی معشوق است.

باز خدنگِ شوق زد عشق در آب و خاکِ ما

نطح حریف پاک شد دامن چشم پاکِ ما

(همان: ۵۹)

"خدنگِ شوق زدن" عشق در آب و خاک ما، استعاره تبعیه از "مشتاق کردن" وجود ما به دیدار معشوق از پرتو عشق است.

نگرفت در تو سوز من اکنون که خواهم چاره‌ای

دوزخ مگر پخته کند این شعله‌های خام را

(همان: ۶۲)

"پخته کردن" شعله‌های خام از سوی دوزخ، استعاره تبعیه از "سوختن" هوس‌های ناقص یا بی‌اصل توسط دوزخ است.

چو در چمن روی از خنده لب میند آنجا که تا غنچه نکند زهرخند آنجا
(همان: ۶۴)

"زهرخند کردن" غنچه، استعاره تبعیه از "اجبار و اکراه" آن در شکفتن است.

عشق از پی جان گرفت ما را خلقی به زبان گرفت ما را
(همان: ۶۹)

"گرفتن" عشق ما را، استعاره تبعیه از "گرفتار کردن" عاشقان از سوی عشق است.

جان به خاموشی برآمد بی‌زبانی چند را که گهی می‌کن نوازش میهمانی چند را
(همان: ۷۴)

"به خاموشی برآمدن" جان بی‌زبانی چند، استعاره تبعیه از "سکوت شکستن" جان بی‌زبانان است.

دی شدی در باغ و گل از بهر گرد افشاندنت کرد صد پر کاله دامان قبای خویش را
(همان: ۷۶)

پرکاله: حصه و پاره (برهان قاطع). "دامان قبا صد پرکاله‌کردن" از سوی گل، استعاره تبعیه از "شکوفایی" مشتاقانه گل در نتیجه دیدار معشوق است.

بهار آمد و سبزه نوشد به جوها عروسان بستان گشادن روها
(همان: ۷۷)

عروس بستان: کنایه از گل و شکوفه (فرهنگنامه شعری). "رو گشادن" عروسان بستان، استعاره تبعیه از "شکوفایی" گل‌ها و غنچه‌های باغ است.

نگوید ز آزادگی هیچ سوسن چو بلبل زمستی کند گفت و گوها
(همان: ۷۷)

"گفت و گو کردن" بلبل، استعاره تبعیه از "چه‌چه‌زدن" مستانه بلبل از وصال گل است.

به هر شاخ غنچه دهن باز کرده زخوبان فرو می خورد آرزوها
(همان: ۷۷)

"دهن باز کردن" غنچه، استعاره تبعیه از "شکوفایی" آن است.

بگشاد صبح عید ز رخ چون نقاب را بنمود ساقی آن رخ چون آفتاب را
(همان: ۷۹)

صبح: خورشید. "نقاب از رخ گشادن" صبح، استعاره تبعیه از "طلوع" خورشید است. به دل او را که عشقش خانه سازد کجا ماند دگر آرام او را
(همان: ۸۰)

"خانه ساختن" عشق در دل، استعاره تبعیه از "اقامت و جای گرفتن همیشگی" عشق در دل عاشق است.

زاد چون از صبح روشن آفتاب ساقی خورشید رو در ده شراب
(همان: ۸۱)

"زادن آفتاب، استعاره تبعیه از "طلوع" خورشید است.

برخاست ز آتش رخت دود از بس که خط تو بر دمیده ست
(همان: ۱۰۶)

"دود برخاستن"، استعاره از تیرگی رخسار از کثرت بر دمیدن (روییدن خط) بر رخسار معشوق و "بر دمیدن" خط، استعاره تبعیه از "سبز شدن یا روییدن" خط (موی نورسته) بر بنا گوش رخسار معشوق است.

آخر شکری بده به خسرو زآن لب که نبات بر دمیده ست
(همان: ۱۰۶)

شکر: استعاره مصرّحه از بوسه. نبات: گیاه، استعاره مصرّحه از خط (موی تازه روییده بالای لب معشوق).

"بر دمیدن" نبات از لب، استعاره تبعیه از "سبز شدن" یا "روییدن" خط بر فراز لب معشوق است.

گفتم که ای خورشید حشر آخر از این سو تابشی

گفتا که خسرو باش تا صبح قیامت بر دمد

(همان: ۳۰۴)

"بر دمیدن" صبح قیامت، استعاره تبعیه از "طلوع" خورشید روز قیامت است.

همه گل می دمد از دیده در چشم خیال روی او ما را بلا شد
(همان: ۲۷۲)

دیده: نگاه کرده شده. "دمیدن" گل در چشم: استعاره تبعیه از "پدیدار شدن" تصویر معشوق در چشم عاشق است.

در دو بیت زیر نیز "دمیدن" استعاره تبعیه از "پدیدار شدن" است؛

هر شب که آید بر دلم آن غمزه خونریز او

هر موی من خاری شود، زان غنچه خون تر دمد

از بس که سرها خاک شد دلها هم اندر کوی او

نبود عجب گر از زمین دل روید و یا سر دمد

(همان: ۳۰۴)

چو خوش صبحی دمید امشب مرا از روی یار خود

گلستان حیاتم تازه گشت از نوبهار خود

(همان: ۲۴۲)

"دمیدن" صبح، استعاره تبعیه از "روی آوردن" یا "پدیدار شدن" صبح از دیدن رخسار

معشوق است.

دوش می‌گفتم ز سوز دل حدیثی با چراغ در سر شمع آتش افتاد و زسر تا پا گرفت

(همان: ۱۱۳)

"گرفتن" شمع، استعاره تبعیه از "مشتعل شدن" یا "آتش گرفتن" آن است.

خسروا در دل افسرده نگیرد غم عشق هست جایی اثر سوز نمک کافگارست

(همان: ۱۴۲)

گرفتن: تأثیر کردن (فرهنگ فارسی). "گرفتن" غم عشق، استعاره تبعیه از "مؤثر واقع

شدن" غم عشق است.

بنگر که اشک دامن ما چون گرفته است کو تیغ غمزه‌ای که مرا خون گرفته است

(همان: ۱۶۴)

دامن گرفتن: در آویختن (لغت نامه). "دامن گرفتن" اشک، استعاره تبعیه از "خیس

شدن دامن" از شدت گریه عاشق است.

همچنان که در بیت؛

نکردم ایستادی، گریه هر چند دوید و دست در دامان من زد

(همان: ۴۱۰)

"دست در دامان زدن" گریه، دارای چنین معنای استعاری تبعی است.

در گریه نام زلف تو بگذشت بر زبان گریه گره بیست و زحیرت زبان گرفت

(همان: ۱۶۴)

"گره بستن" گریه، استعاره تبعیه از "بغض عاشق" یا "گرفتن گلوی" او از شدت گریه

است. "گرفتن" زبان، استعاره تبعیه از "لکنت زبان" یا "بند آمدن" آن است.

آب چشمم دوید از سر جان پای کوبان به سوی یار آمد

(همان: ۴۴۶)

"دویدن" آب چشم، استعاره تبعیه از "تند و تیز روان شدن" قطرات اشک است.
در دوید اشک چو باز آمدن خویش ندید دل بینداخت هم اندر ره و خونبار برفت
(همان: ۱۳۰)

"در دویدن" اشک، استعاره تبعیه از "تند و تیز روان شدن" قطرات اشک است. در
ابیات زیر؛

دی دلبر من سواره می رفت اشکم بدوید و هم عنان شد
(همان: ۲۸۹)

نکردم ایستادی، گریه هر چند دوید و دست درد امان من زد
(همان: ۴۸۰)

آب چشمم دوید از سر جان پای کوبان به سوی یار آمد
(همان: ۴۴۶)

نیز "دویدن" استعاره تبعیه از "تند و تیز روان شدن" قطرات اشک است.

ای خوش آن وقت که ما را دل بی غم بوده است

خاطر از سوسه عشق فراهم بوده است

(همان: ۱۴۱)

"فراهم بودن" خاطر، استعاره تبعیه از "رها یا آزاد بودن دل" است.

دل من به خاک جویی و نیابیش از این پس

که بماند پای در گل زغبار زلف پستت

(همان: ۱۴۵)

"پای در گل ماندن" دل، استعاره تبعیه از "عاجز شدن یا ناتوانی" دل است.

امشب که چشم من به ته پای او بخفت جان رخ نهاده بر رخ زیبای او بخفت
(همان: ۱۶۵)

"خفتن" جان، استعاره تبعیه از "آرام و فرار پیدا کردن" جان است.

شب تا به صبح دیده من بود و پای او چشم نخفت هیچ، ولی پای او بخفت

(همان: ۱۶۵)

"خفتن" پا، استعاره تبعیه از "بی‌حس شدن" آن است.

رخ آن گهیم نمودی که من زدست شدم چو سود که جلوۀ محمود چون ایاز بخت
(همان: ۱۷۵)

"خفتن" جلوه، استعاره تبعیه از "از میان رفتن یا نابود شدن" آن است.

بیا بگوی که باز از چه زنده ای هنوز مگر که فتنۀ آن چشم پر بلا خفته ست
(همان: ۱۷۹)

"خفتن" فتنه، استعاره تبعیه از "فروکش کردن فتنه" یا "آرام گرفتن" آن است. و نیز
در بیت زیر، همین معنای استعاری تبعی است.

یک شبی خیز و میهمان من آی فتنه خفته، عسس نمی بیند
(همان: ۴۴۹)

مخسب ایمن کز گور عاشقان آواز همی رسد که مپندار خون ما خفته ست
(همان: ۱۷۹)

"خفتن" خون، استعاره تبعیه از "هدر رفتن" یا "پایمال شدن" خون مقتول یا قصاص
نشدن قاتل است.

هیچ دشواری در نوبت او نیست، از آنک فتنه بر بستر خواب آمد و آسانی کرد
(همان: ۴۶۴)

"بر بستر خواب آمدن" فتنه؛ استعاره تبعیه از "آرام گرفتن یا فرو نشستن آن" و
"آسانی کردن" فتنه، استعاره تبعیه از "آشتی کردن و آرامش جویی" آن است.

بریز خون صراحی که این جهان صد خون بریخته ست که دستش گهی نیالوده ست
(همان: ۱۸۱)

"خون ریختن" جهان، استعاره تبعیه از "کشتن یا کشتار مردم" از سوی روزگار است.
جانم فدای نرگس او باد هر زمان خون می کند هزار و پشیمان نمی شود
(همان: ۴۰۴)

"خون کردن" نرگس، استعاره تبعیه از "کشتن عاشقان" از سوی چشم معشوق است.

بر هر مژه عشاق را بشکفت نسرين سرشک

تا آن گل از اهل نظر رخسار پنهان کرده است

(همان: ۲۰۰)

نسرین سرشک، اضافه تشبیهی ست. "شکفتن" سرشک، استعاره تبعیه از "پدیدار شدن" قطرات اشک است.

چو سبزه خویش را خطّ تو خواند جای آن دارد

که گل از خنده بر خاک افتد و غنچه شکم گیرد

(همان: ۲۳۰)

"برخاک افتادن" گل، استعاره تبعیه از "بی حال شدن یا از حال رفتن" آن است و "شکم گرفتن" غنچه، استعاره تبعیه از "دست بر شکم نهادن" غنچه از کثرت خنده است.

رویش دیدم دلم بیفتاد پایش به چه ذقن به گو شد

(همان: ۲۱۹)

"افتادن" دل، استعاره تبعیه از "عاشق و گرفتار شدن" دل است.

دلت هر لحظه می گردد کجا روی وفا روید؟

غلط خود می کنم، در سنگ غلطان کی گیاه روید؟

(همان: ۲۴۰)

"رویدن" روی وفا در دل، استعاره تبعیه از "پیدا شدن و جای گرفتن" وفا در دل است.

بیداد غم ار دلم بگوید در ماتم من فلک بموید

اشکم چو زند بر آسمان موج در خرمن ماه خوشه روید

بل کز مدد سرشک خونین بر صفحه دیده لاله روید

شاعر "روید" را در جایگاه قافیه در دو بیت متوالی تکرار کرده، مرتکب عیب قافیه

گردیده است. "روید" در هر دو بیت، استعاره تبعیه از "پدیدار شدن" است.

دست ماه روزه تا در چشم عشرت خاک زد

اشک خونین ریخت جام و گل گریبان چاک کرد

(همان: ۳۳۰)

"خاک زدن" دست ماه روزه در چشم عشرت، استعاره تبعیه از "ناگوار کردن" عیش با

فرا رسیدن ماه رمضان است و "گریبان چاک زدن" گل، استعاره تبعیه از "شکفتن" گل است.

بر گل تازه رنگ و بو، برگ و نوا نبود اگر لاف محبت از چه رو بلبل خوش نوا زند
(همان: ۳۰۸)

"لاف محبت‌زدن" بلبل، استعاره تبعیه از "چهچه‌زدن" از جانب بلبل است.

عقلم ار گوی صفا پیش لب جانان باخت صوفی از صومعه در خانه خمار آمد
(همان: ۳۵۵)

"گوی صفا باختن" عقل، استعاره تبعیه از "داشتن صفا و پاک‌بازی" عقل عاشق در برابر

جانان (معشوق) است.

شمع شب گریه همی کرد همه شب، ماناک شعله‌های دل پرسوز منش روشن بود
(همان: ۳۶۴)

"گریه کردن" شمع، استعاره تبعیه از "جاری شدن ریخته" شمع است که از آن به

اشک شمع تعبیر می‌کنند.

فعل "گریست" در بیت زیر نیز در همین معنای استعاری است؛

شمع بگریست زمانی و زهرسوز بمرد سوزم از گریه همی مرد که بسیاری بود
(همان: ۳۶۴)

و دو فعل "مردن" نیز استعاره تبعیه از "خاموش شدن" است.

ابر در گریه شد زنالۀ خویش پرده ای تنگ در گرفت اینک
(همان: ۵۵۵)

"در گریه شدن" ابر، استعاره تبعیه از "باران فرو باریدن" آن است. لحن تنگ: نام

لحنی از الحان موسیقی (لحنت‌نامه). پرده تنگ گرفتن: ابر، استعاره تبعیه از "آهنگ اندوهناک شروع کردن" است.

هندوی شب مرد و خورشید آتشی از برای سوز آن هندو نمود
(همان: ۳۷۰)

"مردن"، استعاره تبعیه از "تباه شدن و از میان رفتن" است.

تا سر زلف تو جای فتنه شد فتنه هم خود را به جایی می‌نهد
(همان: ۳۷۵)

"خود به جایی نهادن" فتنه، استعاره تبعیه از "برای خود مرتبه و جایگاه قائل شدن"

است.

سرود گویان بلبل به جام لاله شتافت گهی خفیف گرفت و گهی ثقیل کشید
(همان: ۴۱۷)

خفیف و ثقیل: نام دو بحر از هفده بحر اصول موسیقی (فرهنگ فارسی). "خفیف گرفتن" بلبل، استعاره تبعیه از "آهنگ زیر بر آوردن" بلبل و "ثقیل کشیدن" بلبل، استعاره تبعیه از "آهنگ بم سر دادن" بلبل است.

باد بویش به بوستان آورد غنچه بر خویش پیرهن بدرید
(همان: ۴۳۹)

"پیرهن بر خویش دریدن" غنچه، استعاره تبعیه از "شکوفایی" غنچه از تأثیر استشمام بوی معشوق است.

می درم بر یاد بالایت چو گل جامه پیش قامت یکتای سرو
(همان: ۷۶۳)

"جامه دریدن" گل، استعاره تبعیه از "شکوفای شدن" گل است.

غنچه گر دعوی مستوری و مستی می کرد بعد از آن بینیش از دست صبا جامه دری
(همان: ۱۹۴)

"ی" در جامه دری، "ی" نکره است. جامه در: جامه درنده. "جامه دریدن" غنچه، استعاره تبعیه از "شکوفای شدن" آن در نتیجه وزش باد صباست.

بر چمن بود بسی وام بهار از زر و سیم غنچه بگشاد گره تا بدهد وام بهار
(همان: ۴۹۵)

"گره گشادن" غنچه استعاره تبعیه از "شکوفایی" آن است.

گل بخندد در چمن گر خنده‌ای وام یابد از لب خندان تو
(همان: ۷۶۵)

"خندیدن" گل، استعاره تبعیه از "شکوفای شدن" آن است.

از پس سالی اگر روی نماید چو گل غنچه که بسته قباست باد سوار آمدی
(همان: ۱۷۵)

"بسته قبا بودن" غنچه، غیر از معنای ناشکفتگی غنچه، ایهام به حاضر و آماده خدمت

بودن آن دارد.

"باد سوار آمدن" غنچه، استعاره تبعیه از "به پیشواز آمدن و استقبال شتاب آمیز" غنچه از آمدن معشوق است.

تو که به غلتاقِ تنگ چُست درآمد تنت پرده دل را درید رشک بغلتاقِ تو
(همان: ۷۵۴)

غَلتاق: چوب بندی زین. بَعَلتاق: کلاه، برگستوان (فرهنگ فارسی). "پرده دریدن" رشک، دل را، استعاره تبعیه است از "بسیار ترساندن" رشک (حسد)، دل را.

لاله پیش رخت کله بنهد مشک تر زان خط سیه بنهد
(همان: ۴۴۲)

"کله نهادن" لاله، استعاره تبعیه از "سجده کردن و سر بر زمین نهادن" لاله است.
باد گوش بنفشه می‌پیچد که زبلبل سخن نمی شنود
(همان: ۴۴۴)

"پیچیدن" باد گوش بنفشه را، استعاره تبعیه از "وزیدن" شدید باد بر بنفشه به قصد تنبیه یا گوشمالی است.

و. ۲. استعاره‌های تبعیه در صفات

بسامد یا شمارگان صفاتی از دیوان امیر خسرو که استعاره تبعیه در آنها واقع شده، اندک است و به شرح زیر تحلیل و تبیین می‌گردند:

کرمی می کند رقیبِ خُنک که بسوزد دلِ عمینِ مرا
(همان: ۶۹)

معنای قاموسی یا حقیقی "خُنک"، "سرد مطبوع" است (فرهنگ فارسی).

خُنکی: بی‌مزگی، سبک‌سری (فرهنگ عوام) خُنک: بی‌مزه، سبکسر، بدذات، بدنفس (برهان قاطع) بنابراین "خُنک"، صفت رقیب و استعاره تبعیه از "بی‌مزه، سبکسر و بدذات" است.

نگرفت در سوز تو من اکنون که خواهم چاره‌ای

دوزخ مگر پخته کند این شعله‌های خام را

(همان: ۶۲)

"شعله"، استعاره مصرّحه از "هوس" است. "خام"، صفت شعله، معنای رایج آن، "نایخته" است. اما در این جا، استعاره تبعیه از "ناقص" یا "بی‌اصل" است.

دلّم دارد هوای پای بوسست ببین در سر خیالِ خام او را
(همان: ۸۰)

"خام"، صفت خیال و استعاره تبعیه از "بی‌جا" یا "بیهوده" است.

مست گشتم زان شراب آلوده لب‌های تنک

مست چون گشتم ندانم چون تنک بود آن شراب

(همان: ۸۴)

"تنک"، صفت لب‌ها و استعاره تبعیه از "باریک، نازک و لطیف" است.

خالی ست به کنج لب خونخواره او، وای کان داغ برای دل بریان که دارد

(همان: ۲۶۲)

معنای حقیقی "بریان"، "گیاب شدن یا برشته شدن" است (فرهنگ فارسی). اما در

این جا، "بریان"، صفت دل و استعاره تبعیه از "بی‌قرار و در سوز و گداز" است.

کدامین منت است از سوز شوقش که بر جان و دل بریان من نیست

(همان: ۹۴)

"بریان"، صفت جان و دل و استعاره تبعیه از "شیفته و در سوز و گداز" است.

خنده ضایع مکن ای کان نمک در هر جای

پاره های جگر سوخته بریان این جاست

(همان: ۱۳۸)

"سوخته بریان"، صفت مرگب جگر و استعاره تبعیه از "آتش گرفته در حال سوز و

گداز" است.

دل من به خاک جوئی و نیابیش از این پس

که بماند پای در گل زغبار زلف پستت

(همان: ۱۴۵)

"پست"، در معانی قاموسی "پایین"، بی‌مقدار و "کوتاه" است. در این بیت، "پست"،

صفت زلف و استعاره تبعیه از "پریشان" است.

برکشیدم تنگ تن را سوی صبر لاشه لاغر بود تا منزل نرفت
(همان: ۱۴۹)

معانی قاموسی "تنگ"، "نازک"، "لطیف" و "اندک" است (فرهنگ فارسی). اما در این جا، "تنگ تن"، ترکیب وصفی مقلوب است؛ "تنگ" صفت تن و استعاره تبعیه از "لاغر" یا "باریک و نحیف" است.

چو ترکردیم پیشت دیده و دل از این پس ما و جان خشک و تسلیم
(همان: ۵۸۴)

"خشک" در معنای حقیقی به معنای "بدون رطوبت و نم" است (فرهنگ فارسی). اما در این بیت، "خشک"، صفت جان و استعاره تبعیه از "خالص" است.

صرفه خشک زاهدان را باد هرچه ما راست در شراب تر است
(همان: ۱۸۵)

"خشک"، صفت صرفه و استعاره تبعیه از "خالص" است و "تر" نیز که در معنای قاموسی یا حقیقی، "مرطوب" و "با طراوت" است در معنای متفاوت استعاره تبعیه با معنای کاملاً مغایر با معنای حقیقی خود به کار می‌رود. در این بیت، و در ابیات بعد نیز صفت "تر" معنای تازه‌ای یافته است که تنها به سبب استعاره تبعیه بودن خود، این ظرفیت‌های معنایی را پیدا کرده است. "تر" صفت شراب و استعاره تبعیه از "خوب، دلنشین و شیرین" است.

ای زلف تَرَت مراغه کرده بر روی تو چون در آب ماهی
(همان: ۸۱۵)

"تر" صفت زلف و استعاره تبعیه از "لطیف، با طراوت و شاداب" است.

مگر لعل لبِت بوسم، چو می در شیشه جا آرم

مگر جعد تَرَت گیرم، چو مو در شانه خواهم شد

(همان: ۲۱۹)

"تر"، صفت جعد (زلف گره گیر) و استعاره تبعیه از "با طراوت و شاداب" است. "تر"

در بیت زیر نیز در همین معنای استعاره تبعیه است،

از جعد ترش تن چون مویم در تافتنه گشت موی در موی

(همان: ۱۱۸)

یک خنده بزن زان لب لعل شکرآلود بر عاشق مسکین که رخ از خونِ تر آلود

(همان: ۲۵۳)

"تر"، صفتِ خون و استعارهٔ تبعیه از "صاف و پاکیزه" است و در بیت؛

هر شب که آید بر دلم آن غمزه ی خونریز او

هر موی من خاری شود، زان غنچه خونِ تر دهد

(همان: ۳۰۴)

نیز صفتِ "تر" استعارهٔ تبعیه از "صاف و پاکیزه" و "غنچه"، استعارهٔ مصرحه از "دل"

است.

لاله پیش رخت کله بنهد مشکِ تر زان خط سیه بنهد

(همان: ۴۴۲)

"تر"، صفتِ مشک و استعارهٔ تبعیه از "تازه، ناب و لطیف" است.

جز خرابی نامد اندر جانم از بنیادِ عشق گرچه هر دم دیده خونِ تر در این بنیاد داد

(همان: ۳۲۱)

"تر"، صفتِ خون و استعارهٔ تبعیه از "گرم و تازه" است و "خون"، استعارهٔ مصرحه از

"اشک خونین" است.

اینک ز چشم من به تو آمد به مستغاث خون جگر به دامنِ تو دستِ تر زده ست

(همان: ۷۸۹)

"تر"، صفتِ دست و استعارهٔ تبعیه از "خون‌آلود" است.

ای صبا گوی زمن غنچه‌ی تر دامن را چیست آن غنچه که پنهان شده در پیرهنش؟

(همان: ۵۳۰)

"تر دامن"، صفتِ مرکبِ غنچه و استعارهٔ تبعیه از "آب‌دار یا سیراب" است.

او حال پرسد از من و گریه دهد جواب فریاد من زگریه‌ی حاضر جواب خویش

(همان: ۵۳۴)

"حاضر جواب"، صفتِ مرکبِ گریه و استعارهٔ تبعیه از "گستاخ یا ناپروا" است.

معمورهٔ مراد چه گویم که جان من خو کرده با خرابه‌ی عیشِ خرابِ خویش

(همان: همان)

خرابه عیش: اضافه تشبیهی است. اگرچه عیش در این جا در معنای زندگانی یا حیات حیوانی است؛ خراب با عیش به معنای خوشی، نوعی پارادوکس به ذهن متبادر می‌کند. "خراب"، صفت عیش و استعاره تبعیه از "ناگوار" یا "ناخوشایند" است.

نتیجه‌گیری

نتیجه کلی از پژوهش حاضر نشان می‌دهد؛ امیرخسرو دهلوی، استعاره تبعیه گرا، نیست. از دیدگاه کمی، او تنها ۱۰۳ استعاره تبعیه در دیوان ۱۵۷۱۰ بیتی خود آورده است که از این شمارگان، ۸۰ استعاره در "فعل" و ۲۳ استعاره در "صفت" به وقوع پیوسته است یعنی تقریباً ۷۸ درصد استعاره‌های تبعیه در "فعل" و ۲۲ درصد آنها در "صفت" واقع شده اند. در استعاره‌های تبعیه فعلی؛ از دیدگاه ساختمان آنها، ۳۶ استعاره (۴۵ درصد) را در افعال مرکب، ۳۱ استعاره (تقریباً ۳۹ درصد) را در افعال ساده، ۶ استعاره (۷/۵ درصد) را در گروه فعلی، ۴ استعاره (۵ درصد) را در افعال پیشوندی و ۳ استعاره (تقریباً ۳/۵ درصد) را در افعال مرکب پیشوندی می‌بینیم. در استعاره‌های تبعیه صفتی؛ از دیدگاه ساختمان آنها، ۲۰ صفت (۸۷ درصد)، از صفات ساده و ۳ صفت (۱۳ درصد) مرکب‌اند. از میان استعاره‌های تبعیه فعلی، ۵ فعل مشتق از مصدر "خفتن" در معانی متفاوت، بیش‌ترین بسامد را دارد. از میان استعاره‌های تبعیه صفتی، صفت "تر" با ۹ بار تکرار در معانی مختلف، بیش‌ترین بسامد (تقریباً ۴۰ درصد) بسامد را به خود اختصاص داده است.

از دیدگاه کیفی، هنر امیرخسرو در خلق و ایجاد این گونه استعاره در شعر، حائز اهمیت است. زیرا او مضامین مورد نظر خویش را به درستی در ذهن پرورده و آن مضامین را در پوشش این نوع استعاره، کاملاً در ساختار کلام خویش جای داده است به گونه‌ای که چنین استعاره‌ای، از هر گونه رنگ تصنع و تکلف خالی است و سنخیت و تناسب تام با سایر اجزای کلام او دارد.

منابع

۱. آق اولی، عبدالحسین. (بی تا). درر الادب در فن معانی، بیان، بدیع، قم. هجرت.
۲. ابن خلف تبریزی (برهان)، محمدحسین. (۱۳۷۶). برهان قاطع. ج ۶. تهران. امیرکبیر.
۳. اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۸). تاریخ مغول. ج ۹. تهران. امیرکبیر.
۴. امیرخسرو دهلوی، خسرو بن محمود. (۱۳۶۱). دیوان کامل. تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی. به اهتمام م. درویش. ج ۲. تهران. جاویدان.
۵. امیرخسرو دهلوی، خسرو بن محمود. (۱۳۸۰). دیوان. با مقدمه محمد روشن. تهران. نگاه.
۶. امینی، امیرقلی. (۱۳۸۹). فرهنگ عوام. به کوشش غ. صدری افشار و م. کاظم زاده. تهران. مازیار.
۷. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر. (۱۹۹۸ م). البیان و التبین. ج ۷. قاهره. مکتبه الخانجی.
۸. جرجانی، علی بن محمد. (۱۹۹۱ م). اسرار البلاغه. تحقیق محمود محمد شاکر. جدّه. دارالمدنی.
۹. حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع. (۱۳۶۸). فرهنگ شاعران زبان فارسی. تهران. شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۱۰. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۷). لغت نامه. زیر نظر محمد معین. تهران. دانشگاه تهران.
۱۱. رضازاده "نوشین"، غلامحسین. (۱۳۶۷). اصول علم بلاغت در زبان فارسی. تهران. الزهرا.
۱۲. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). صور خیال در شعر فارسی. ج ۵. تهران. آگاه.
۱۳. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). بیان. ج ۵. تهران. فردوس.
۱۴. شیرازی، محمدمعصوم. (بی تا). طرائق الحقائق. تصحیح محمدجعفر محبوب. ج ۲. تهران. کتابخانه سنائی.
۱۵. صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۶). تاریخ ادبیات در ایران. ج ۳. بخش ۲. ج ۴. تهران. فردوس.
۱۶. عفیفی، رحیم. (۱۳۷۶). فرهنگ نامه شعری. ج ۲. تهران. سروش.
۱۷. علوی مقدم، محمد؛ اشرف زاده، رضا. (۱۳۷۶). معانی و بیان. تهران. سمت.
۱۸. فخرالزمانی قزوینی، عبدالنبی. (۱۳۷۵). تذکره می خانه. به اهتمام احمد گلچین معانی. ج ۶. تهران. اقبال.
۱۹. کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۸۵). بیان. ج ۷. تهران. مرکز.
۲۰. معین، محمد. (۱۳۷۶). فرهنگ فارسی. ج ۱۱. تهران. امیرکبیر.
۲۱. نوروزی، جهانپخش. (۱۳۸۴). بحث و پژوهشی دیگر در سه مطلب بیانی، استعاره کنایی، تبعیه و تشبیه تمثیل». فصل نامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک، سال ۴، شماره ۳، فصل پاییز. صص ۴۴-۱۱.
۲۲. میرزانی، منصور. (۱۳۷۸). فرهنگ نامه کنایه. تهران. امیرکبیر.
۲۳. واله داغستانی، علی قلی. (۱۳۸۴). تذکره ریاض الشعرا. تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی. ج ۲. تهران: اساطیر.
۲۴. همایی، جلال الدین. (۱۳۶۴). فنون بلاغت و صناعات ادبی. ج ۳. تهران. توس.

